

بسم الله الرحمن الرحيم

دعای ندبه، نمونه‌ای از بیان اندیشه در حوادث

بحث درباره بیان نظام اندیشه اسلام از طریق حوادث و وقایع تاریخی بود. این روش در ادعیه و خطبه های متعدد نهج البلاغه دنبال شده است. دعای ندبه یکی از مهمترین این نمونه هاست که اینچنین شروع میشود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ

خدایا تو را سپاس بر قضای تو که در اولیائت جاری شد. منظور همان نظام خزائن است که یک مرتبه اش در قضای الهی و یک مرتبه در قدر الهی متجلی میشود.

الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ

اولیائی که آن ها را برای خودت و دینت برگزیدی،

إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ

وَ زُخْرِفَهَا وَ زُبْرَجَهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيلِيَّ

اشاره به همان بحث که انسان باید از این دنیای دنی به نعيم مقيم (آخرت) سفر کند.

وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ

در این مسیر ملائکه بر آن ها هبوط میکنند که به معنای همان مراتب سجده ملائکه است. اولیای الهی در مسیر کمالی شان بالا میروند، در هر مرتبه صعود، مرتبه ای از ملائکه بر آن ها ساجد میشوند.

وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ

وقتی انبیا نازل میشوند، وحی تو را به آن انسان ها میرسانند. هم آن وحی، هم آن ملائکه در خدمت کمال انسان قرار میگیرند. یعنی وحی الهی به عنوان طریق زندگی و حرکت به سوی خدا و ملائکه حامل وحی ، در طریق انسان کامل قرار میگیرند.

وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الدَّرَجَةَ إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ

این ها محل علم تو هستند که در آنجا استقرار پیدا میکند.

یعنی اینها اول خودشان مستقیم از جانب خدای سبحان هدایت میشوند. بعد وسیله برای هدایت خلق میشوند.

تا اینجا اصل کلی و تابلو هدایتگری را آشکار کرد، بعد حالا مصادیق را بیان میکند.

فَبَعْضٌ أَسْكَنَتْهُ جَنَّاتٍ إِلَى أَنْ أُخْرِجَتْهُ مِنْهُ وَبَعْضٌ حَمَلَتْهُ فِي فُلْكَ وَنَجَّيْتَهُ وَنَمَّانَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ

حضرت آدم، حضرت نوح و دیگر انبیای اولوالعزم به عنوان گلوگاههای تاریخ معرفی میشوند.

در نگرش مادی تاریخ بر اساس زندگی پادشاهان مرحله بندی میشود، یا بر اساس رنسانس، اما قرآن کریم، روایات و ادعیه ما گردنه های تاریخی را انبیاء میدانند و در میان انبیاء نیز پیامبران اولوالعزم نقاط عطف تاریخند. این دو نوع تعریف و نگاه به تاریخ است. وقتی نگاه به تاریخ نگاه با انبیاء و رسل شد، اصلاً نوع نگاه به تاریخ متفاوت میشود. یعنی تفکر و آن نظام الهی و معنویت است که تاریخ انسانی را میسازد. در نگرش مادی اختراع ماشین بخار یا ... گردنه تاریخ باشند. در حالیکه در نگرش الهی، عصر صنعت و تکنولوژی گردنه تاریخ و رنسانس گردنه تاریخ نیست. اما در نگاه توحیدی، گردنه های تاریخ وجود انبیاء است و در بین این گردنه ها، رسل اولوالعزم گردنه های عظیم است. در تاریخ هر کدام از این ها هم گردنه هایی است. مثلاً در گردنه وجودی پیغمبر اکرم، که یک تاریخ عظیم است، خودش گردنه هایی دارد یعنی غدیر، عاشورا، ظهور. هر کدام از انبیاء و رسل در نگاه تمدن سازی، مسئولیت و ظرفیتی داشتند که باید بروز میدادند تا مقدمه برای تمدن نهایی بشر یعنی ظهور شوند.

در دوره حضرت آدم ابتدای بشر بوده و افراد محدود بودند، ارتباط تازه بشر با طبیعت و جسم و روح بوده است، اولین حرکتها در حال تحقق بودند. در زمان نوح سلام الله علیه، نظام تمدن سازی به نحوی بروز میکند. جریان نوح سلام الله علیه به صورتی جلو میرود که قبل و بعد از طوفان خودش جزء گردنه های عظیم است. بعد از طوفان، اغیار و اجانب و بیگانگان از دنیا رفته اند و هلاک شدند. از این جا نوح یک نوع زمینه سازی برای آن تمدن اسلامی را با بنای شهرهای هشتاد گانه و پخش کردن جمعیتی که محدود شده بودند آغاز میکند. طبق روایات، حضرت نوح ع پانصد سال بعد از طوفان زنده بوده است. این پانصد سال هرچند ثبت نشده و ما قبل تاریخ مدون است، بخشی از وقایع آن دوره، از طریق کتب آسمانی یا قرآن کریم یا روایات صحیح بیان شده است. همین ها میتواند یک افق هایی را ایجاد بکند.

وَبَعْضٌ اتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا وَ سَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا

رسول دوم اولوالعزم ابراهیم خلیل است، که از تو زبان صدق در امت های بعدی را میخواست. ابراهیم خلیل در تمدن سازی بی نظیر است. ادعیه و کارهای ابراهیم خلیل سلام الله علیه، در افق تمدن سازی بی نظیر است. بنای کعبه ای که کرد؛ ادعیه و تقاضاهایش؛ دو نسل نبوتی که در تاریخ باقی گذاشت (از نسل اسحاق و اسماعیل)؛ سهم خاصی در تمدن توحیدی داشت. این وقایع برای زمینه سازی حرکت حضرت رسول ص بسیار نقش مهمی داشتند. مثلاً جریان ذبیح بودن اسماعیل با جریان عبدالله پدر پیغمبر ص، یا جریان امام حسین علیه السلام مرتبط میشود.

وَبَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا وَجَعَلَتْ لَهُ مِنْ أُخِيهِ رِذَاءً وَوَزِيرًا

سپس به حضرت موسی کلیم الله و برادرش (وزیرش) اشاره میکند.

وَبَعْضُ أَوْلَدَتِهِ مِنْ غَيْرِ أَبٍ وَآتَيْتُهُ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْتُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

سپس حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام با یک خصوصیت ویژه بیان میشود (تولد بدون پدر)

وَكُلُّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَا وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ إِقَامَةً لِدِينِكَ وَحُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ

برای هر کدام از این ها اوصیائی قرار دادی که هر کدام اقامه دین کنند. اینها گردنه های تاریخی روحی انسان است که به نوعی تعریف انسان نیز هست. انسان با این مسیر شناخته میشود، نه با سلسله سلاطین مختلف و دوران پارینه سنگی و آن دوران مربوط به جهت حیوانی و بدنی انسان است. که در جای خودش صحیح است. اما آنچه مربوط به نظام انسانی انسان و نظام روحی انسان است، با انبیاء تعریف میشود. بعد به پیغمبر اکرم، و دوباره گردنه های وجودی این امت را ذکر میکند.

حتی در زیارت امام حسین علیه السلام، همین سیر را داریم. از آدم سلام الله علیه شروع میکنیم، السلام علی آدم صفی الله، بعد نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، بعد میرسیم به رسول خدا و بعد سیر را ادامه میدهیم. این یک نگاه ساده نیست. اتصال و ارتباط و گردنه های عظیم را معرفی میکند.

در دعای سمات رجوع بکند، نیز شکل دیگری از بیان تاریخ است که به نتیجه آن مرتبط است. در ادعیه هرگاه میخواهد ثمره و نتیجه ای را بیان بکند، از منظر الهی و نگاه الهی، مقدمه چینی میکند و بعد نتیجه میگیرد.

وَلَوْلَا يَزُولُ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَيَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ لَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا وَأَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَبَعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى إِلَى أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ

امر الهی یعنی نقشه الهی. یعنی همه این ها نقشه است. نقشه دارد خدا. این ها همه مطابق نقشه الهی دارد محقق میشود.

إِلَى حَبِيبِكَ وَنَجِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ كَمَا أَنْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مِنْ خَلْقَتِهِ وَصَفْوَةً مِنْ اصْطَفَيْتَهُ وَأَفْضَلَ مِنْ اجْتَبَيْتَهُ وَأَكْرَمَ مِنْ اعْتَمَدْتَهُ قَدَمَتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَبَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ

در این فرازاها به نقاط بارز وجودی حضرت رسول ص اشاره میکند که نبوت او تمام جن و انس را شامل است. این رسالت همه مشارق و مغارب را فرا میگیرد.

وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبَرَّاقَ وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ [بِهِ] إِلَى سَمَائِكَ وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ

باز مراحل دیگری از زندگی پیغمبر را بیان میکند

وَحَفَفْتَهُ بِجَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَالْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَعَدَدْتَهُ أَنْ تُظْهَرَ دِينُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

این ها هر کدام جای بحث دارد که چطور در گردنه ها این ذکرى که دارد میشود نقش دارد.

بعد میرسد به این که

وَقُلْتَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

این مودت فی القربى از آن نقاط عظیم است. مأموریت مسلمانان وُدّ است نه محبت. وُدّ اظهار محبت است. محبت در دل است ولی وُدّ یعنی اظهار محبت. یعنی باید این محبت در عمل ظهور پیدا بکند. باید ابراز بشود، یعنی با عمل دیده شود، دفاع شود، همراهی عملی شود. وُدّ یعنی ظهور محبت در نظام عملی و اظهاری و زبانی و گفتاری و عملی.

وَقُلْتَ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ وَقُلْتَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ سَبِيلًا

این وُدّ، برای هدایت انسان هاست. نه اینکه پیامبر ص احتیاج به وُدّ داشته باشند. وُدّ بر مردم، واجب شده است تا مردم هدایت شوند. برای این است که با پیامبر ص رابطه پیدا بکنند و بالا بروند. «ما سألکم من أجر فهو لکم»

فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ

اهل بیت سبیل به سوى تو هستند.

أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرَ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

پیغمبر مسئله امامت را تبیین کرد. پیامبر از جهت نبوتش منذر بود، امیر مومنان از جهت امامت هادی بود. اولین امام پیغمبر بود. منتهى نه امام به معنای دوازده امام، بلکه امام به معنای کسی که هادی است، دست را میگیرد و میبرد، ایصال الی المطلوب میکند.

فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ

اینجا جریان غدیر را به عنوان گردنه عظیم تاریخی در چندین جمله بیان میکند. سپس ادامه میدهد تا میرسد به گردنه های بعدی و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و جریان ظهور که آن را مفصل مطرح میکند.

سیر معرفتی دین، اینگونه است. با بیان مصادیق و اتصال بین این مصادیق تا قرب الی الله هم حاصل شود.

خطبه اول نهج البلاغه هم همین سیر را دارد. از جریان خلقت آسمان ها و زمین و آدم و هبوط آدم و بعد رسالت انبیاء و بعد رسالت نبی ختمی، تا میرسد به جریان احکام و شریعت. یعنی شریعت و حج را مرتبط با خلقت آدم مطرح کرده است و این از روی قصد و هدفمند بوده است. فقط برای زیبایی کلام نبوده است. در ادعیه، آن دسته از اسماء الهی مقدم میشود که در اجابت این دعا و سیر و تحقق این دعا دخیل است.

جایگاه امام حیّ در نظام اندیشه اسلام

تنها دین الهی که در آن امام حیّ و رابطه زنده هست، اسلام شیعی اثنا عشری است. با توجه به مقدمات قبل ضرورت امام حیّ چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع روشن میشود.

در نظام تکوین گفتیم که واسطه در فیض در همه عوالم هستی است، لذا امام حیّ باید در تمام عوالم هستی حضور داشته باشد. حتی باید در نظام عالم جسم هم حاضر باشد تا واسطه فیض در عالم جسم باشد.

در نظام تشریع هم لحظه به لحظه این هدایتگری باید محقق بشود. باید حضور دائم باشد. او مطلق هر وجود مقید است. به همین دلیل، باید ارتباط هر وجودی، با او برایش امکان پذیر باشد. عرضه اعمال، نزول مقدرات [در قوس نزول] و عرضه اعمال در قوس صعود، هر دو باید با یک امام حیّ باشد که در تمام مراتب حضور داشته باشد.

وجود امام حیّ در مکتب اسلام شیعی، نقطه قوتی است که بقیه از این محرومند و خود این، یکی از مزایای بزرگ مذهب ما است که جاذبه ایجاد میکند.

تحقق اهداف انبیا

روشن است که برای همه انبیاء، تشکیل نظام حکومت محقق نشده است. اما نظام تمدنی مقصود انبیا، فقط موکول به ایجاد حکومت نیست. بالاترین جلوه تمدن حاکمیت و حکومت است. که در تمام جوانب آن اطاعت از خدا شکل گرفته باشد. از نظام اجتماعی، نظام فردی، نظام ظاهری، نظام باطنی، این ملک الهی سرایت پیدا کند. و این امر در زمان ظهور محقق خواهد شد. اما پایین تر از این مرتبه نیز مراتبی است که جلوه های آن در زمانهای مختلف انبیا متجلی شده است.

خود ایمان آوردن اختیاری مردم، تابع شدن ایشان بود و مرتبه ای از ملک الهی است. ذیل آیه «آتیناه ملکا عظیما» فرمودند ملک عظیم، حقیقتش طاعت است. متنها طاعت مراتبی دارد. وقتی طاعت به مرتبه اعلای خود میرسد، ملک عظیم اطلاقی است. اگر به مراتبی از طاعت رسید میشود مراتب ملک عظیم. پس مبنای نظام تمدنی در نگرش الهی، طاعت است. بین ملک عظیم و طاعت، تلازم وجود دارد همانطور که بین ربوبیت و عبودیت، تلازم است. اگر میگوییم خدا ربوبیت دارد، یعنی همه هستی عبودیت دارد.

طاعت، نظام عبودیت، است. حقیقت ملک عظیم، سیطره و سلطه خدای سبحان است در همه هستی از جهت نظام تشریع. در نظام تکوین طاعت مفروضه همان اطاعت تکوینی است «له اسلم من فی السماوات و الارض» اما طاعت مفروض در نظام تشریعی همان ادیان الهی است که از طریق انبیاء آمده است تا مردم را به ملک عظیم برساند.

ملاک موفقیت انبیا

آیا انبیا در تمدی سازی و تحقق طاعت مفروضه موفق بودند؟ آری، زیرا در هیچ دوره ای جهان از موحدین خالی نیست. درست است که در نهایت کمیت را هم لازم داریم به گونه ای که ملک بر همه جا سیطره پیدا بکند، و در زمان ظهور هم این محقق خواهد شد، اما بقای جریان بندگی وابسته به این است که در هیچ زمانی خداآوری تعطیل نباشد.

مثلاً در زمان نوح سلام الله علیه، وجود افراد خیلی قسی شده است، به طوری که خدای سبحان بعد از این همه مدت که ۹۵۰ سال نبوت است، به نوح میگوید دیگر کسی به تو ایمان نمی آورد «أَلَا مَنْ قَدْ آمَنَ. مَگر کسانی که قبلاً ایمان آوردند» کس جدیدی به تو ایمان نمی آورد. یعنی وجود انسان ها به جایی رسیده است که دیگر کسی جدید ایمان نمی آورد الا من قَدْ آمَنَ. نوح در کلامش و دعایش از خدای سبحان میفرماید که «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا». وقتی یک نبی الهی چنین امری را بیان میکند، یعنی تمام نظام وجودی اینها از شقاوت محض شده است. در سیر حرکت به سمت آخر الزمان، استعدادها در جانب سعادت و شقاوت دائماً به فعلیت های بالاتر میرسد. یک عده در شقاوت، تام میشوند و عده ای در سعادت تام میشوند. اما در زمان نوح شاید دوره ای است که نبی قبل از هلاکت قومش اظهار میکند که این ها دیگر هیچ استعدادی برای سعادت ندارند، این خیلی عجیب است. شاید در قرآن مورد دیگری به این صورت ذکر نشده است. لذا عذاب فراگیر میشود.

انبیاء و اوصیاء الهی در مسیر حرکتشان به دنبال این بودند که هیچ استعدادی ضایع نشود. در جنگ نهروان، دیدند تعداد کشته های امیر المومنین با مالک به یک اندازه است. مالک هم به اندازه امیر المومنین کشته است. امیر المومنین به مالک گفت این ها مهدور الدم بودند، چون علیه امام حق قیام کرده بودند. اما وقتی شمشیر میکشیدم، به نسلهای بعد از این فرد هم نگاه میکردم، اگر از چندین نسل بعد ایشان هم فرد صالحی متولد میشد، من او را نمی کشتم. امام رحمت واسعه است. نظام امامت در یک واقعه معرفی میشود. با شمشیر من کسی کشته میشود، که هیچ استعدادی در او وجود نداشته باشد. لذا کسی که شمشیرش بر امام بلند بشود و امام به دست او به شهادت برسد، همین حالت را دارد، به خاطر شقاوتش هیچ استعدادی نداشته است که به فعلیت برسد، همه شقاوت هایش به فعلیت رسیده است، آن کسی که به شمشیر امام کشته میشود نیز در وجودش استعداد هدایتی در خودش و نسلش نبوده است. هر انسانی امت است. فرد نیست. هر انسانی یک امت است به لحاظ آنچه که امکان پذیر است از او محقق بشود.

خلاصه آنکه انبیا در طول تاریخ در نظام ملک عظیم، همه موفق بودند. حتی نوح سلام الله علیه، حتی لوط سلام الله علیه، حتی هود و صالح سلام الله علیهما که عذاب بر قومشان نازل شد، اما نجات یافتگانی داشتند که همراه این ها نجات پیدا کردند. یعنی خط هدایت باقی ماند. خط ملک عظیم باقی ماند. این خط فطرت باقی ماند.

این ملک عظیم در هر مرتبه ای به مرتبه ای ظهور پیدا کرده است. ملک عظیم در انبیای اولوالعزم بروز خاص خودشان را دارند. سیطره ایشان از عصر خودشان تا عصر رسول اولوالعزم بعدی را شامل میشود.

چه انبیایی که دین آنها نسخ نشده است و چه انبیای دیگر، آثار وجودی آنها قطع نشده است. مثلاً حضرت ایوب سلام الله علیه به صبر شناخته شده است، هر کسی در تاریخ به او اقتدا کند یا یاد ایوب برای او تاثیری بگذارد، به حساب ایوب هم نوشته

میشود و جزء امت ایوبی محسوب میشود. اگر انسان انبیا را زنده دید، آن موقع محضریت حضور حضرات انبیاء و حضرات معصومین را بیشتر احساس میکند.

بنابراین ملک عظیمی که برای تمدن سازی لازم است، همیشه در هر عصری مرتبه ای از آن محقق شده است. اما ملک عظیم اطلاقی در زمان هیچ کدام از انبیاء و اوصیاء حتی زمان سلیمان نبی محقق نشده است، فقط در زمان ظهور محقق میشود.

قرآن درباره سلیمان نبی گفته است: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» یعنی حکومت و ملکی دارد که هیچ نظیری نداشته است. جن و انس در طاعت او قرار گرفتند. چه با اشتیاق و چه با اکراه، با اینحال ملک حضرت سلیمان محدودیت دارد، اگر هم گفته شده است هیچ نظیری ندارد، منظور غیر از زمان ظهور است. همانطور که وقتی قرآن درباره حضرت مریم میگوید او را بر زنان عالم برتری دادیم، به این معناست که در عصر خودش یا در تمام اعصار به جز زمان پیامبر ص برترین بوده است. و اصطفاء مطلق مربوط به فاطمه سلام الله علیها است. یعنی قیاس نیست.

اما برای خود نبی اکرم هم در زمان خودش ملک اطلاقی محقق نشد. در زمان امیر المومنین ملک اطلاقی محقق نشد، اما پرده عظیمی از ملک عظیم بود.

خلاصه آنکه با نگاه تمدنی، حقیقت ملک عظیم، طاعت الهی است یعنی جهان و جهان انسانی به سمت اطاعت الهی سوق پیدا میکند. توحید بر همه جا حاکم میشود. پرچم توحید به اهتزاز در می آید. این نگرش به تمدن، با تمام پارامترها و نشان های دیگری که دیگران ذکر میکنند کاملاً متفاوت است. هر کدام از انبیا باید پرده ای و شأنی از آن را اظهار میکردند.

گردنه های دوران امامت

مقام معظم رهبری در کتاب انسان ۲۵۰ ساله، حلقه ثالثه اش، دوران امامت حضرات را به چهار دوره تقسیم میکنند:

- یک دوره از زمان وفات پیغمبر اکرم تا زمان حاکمیت امیر المومنین علیه السلام. یعنی از سال یازدهم تا سال سی و پنجم هجری. برای این دوره خصوصیات میسر شدند که تحلیل میخواهد.
- دوره دوم حاکمیت امیر مومنان علیه السلام و امام حسن ع است. را دوره دوم میدانند که دوره ای حدوداً ۵ ساله است که از حدود سال ۳۵ یا ۳۶ هجری شروع میشود تا ۴۱. دوران حاکمیت شش ماهه امام حسن و دوران حدود ۵ ساله امیر المومنین علیه السلام. در این دوره حقیقت ملک عظیم و جریان نظام تمدنی شیعی و نظام امامت بروز خاصی پیدا کرد. هرچند اطلاقی نشد، اما یک دوره ویژه ای است که سه جنگ عظیم جمل و صفین و نهروان، سه ظهور و بروز نظام امامت را در ترسیم خط مشی ها آشکار کرد. اگر شیوه برخورد حضرت با ناکثین، قاسطین و مارقین نبود، بسیاری مرزبندیهای امروز برای ما بسیار سخت بود.
- دوره سوم از صلح امام حسن علیه السلام تا عاشورا.
- دوره چهارم از عاشورا تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام. این دوره چهارم طولانی ترین دوره است. از جهت تمدنی برای هر کدام از این ها نقشی قائلند.

دوره دوم با اینکه دوره کوتاه پنج ساله ای بود، اما جزء عظیم ترین دوران و پر از حوادث فشرده بود. ترسیم خط مشی حب و بغض و مرزبندی ها خیلی جدی دیده میشود. تحلیل این دوران بسیار مفید است. الان ما گرفتار به هر سه دسته ناکثین و مارقین و قاسطین هستیم. درون مکتب خودمان یک سری پیمان شکنی ها، یک سری قاسط ها و یک سری مارق ها داریم که درون این نظام هستند. خودی و غیر خودی را در اینجا چطور تعریف بکنیم؟ در سطح بالاتر نحوه تعامل با کفار و مشرکین که دین الهی ندارند، چطور باید باشد؟

طبق روایات فهم دقیق خط حب و بغض در مشکلات متعدد میتواند راهگشا باشد. برای نمونه شخص میپرسد اگر دسترسی به امام نداشتیم چه کنیم؟ حضرت فرمودند تو قبل از این محبت ها و بغض های محکومات داشتی که میدانستی این حب و بغض تو تا این جا جزء محکومات است. در همین حب و بغض تردیدناپذیر خود راسخ مان و خودت را تثبیت کن تا خدوند ظهور را محقق کند. چه ظهور شخصی و فردی، انفسی، چه ظهور عمومی و اجتماعی که در نهایت برای همه محقق میشود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ لَا أَرَى إِمَامًا أَتَمُّ بِهِ مَا أَصْنَعُ قَالَ فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

همانطور که اشاره کردیم مقصود از حب و بغض نیز عمل به محبت و ودّ است. اعمال محبت و بغض، شاخص دارد و جمع اضداد را نمیپذیرد. حرکت من یک گسستن از اغیار است و یک پیوستن به خود است. نمیتوانم هم به خودم محب باشم هم مبغض. قبل از این میتوانم در ذهنم این کار را بکنم. در دشمنی نسبت به خودم سخنرانی بکنم، در محبت نسبت به خودم سخنرانی بکنم. این امکان پذیر است. چون در دایره مفهوم این ها با هم تعارضی ندارند. اما در دایره مصداق امکان ندارد. اگر میخواهد ابراز محبت باشد، حتما باید بغض مقابلش باشد. امکان ندارد در دایره عمل محبت با اعمال بغض در یکجا جمع شود. لذا میبینید در نظام بدنی ما جذب ملایم و دفع منافر داریم. اگر جذب ملایم باشد، ولی دفع منافر نباشد بدن باقی نمیماند. بقا دایره مدار جذب ملایم و دفع منافر است. منافر یعنی آنی که مخالف وجود من است، در نظام بقا همه همینطوری است. در هر تمدنی هم همین صادق است. اگر تمدنی میخواست تمدن زنده باشد، نه تمدن مفهومی، اگر یک حقیقتی میخواهد راه باشد نه مفهوم راه، حتما حرکت در این مسیر با کندن از مسیرهای دیگر و مقابل بودن با مسیرهای دیگر محقق میشود.

محبت و بغض دو موتور حرکت انسان هستند. هرچقدر محبت شدت پیدا کند و بغض شدت پیدا کند، سرعت حرکت بیشتر میشود.

روش برخورد با مخالفان سیاسی اجتماعی

شیوه برخورد با گروههای مختلف از مخالفان در سطوح مختلف ملاک لازم دارد. مثلا در روایات آمده است «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاث او اربع» بعد از پیامبر به جز سه یا چهار نفر، همه مرتد شدند. اکنون با این جماعت چگونه باید برخورد کرد؟ باید بقیه مردم را غیر از این سه چهار نفر بکشیم یا بر آنها حد اجرا کنیم؟ حضرات معصومین چه کردند؟

باید مراتب افراد را در نظر گرفت. در یک نگاه مقربین را داریم که در قرآن میفرماید و السابقون السابقون اولئک المقربون. در آن نگاه، غیر از کسی که در مرتبه قرب است و سابق است، بقیه میشوند غیر مقرب. اما غیر مقربین از دین خارج نیستند. پس احکام مقربون، با احکام اصحاب یمین، احکام اهل قصور، احکام اهل تقصیر، احکام اهل ارتداد، احکام حربیون، و ... متفاوت است. در مرتبه عمل باید همه این ها دیده بشود.

امیر مومنان علیه السلام در جنگ ها این اصول و ملاکها را تثبیت کردند. اگر در جریان عاشورا عده ای ماندند پیش امام حسین علیه السلام و بقیه نیامدند، بقیه از دین خارجند؟ میتوانیم بگوییم بقیه از دین خارجند؟

سوال: بعضی ها را خود حضرت گفتند نیابند.

پاسخ: فرمودند دور شوید، صدای من را نشنوید. اگر صدای من را بشنوید نیاید عقاب دارد. اما دور شوید صدای من را نشنوید. این ضعف ایمان است. این در حقیقت نشانه تنزل است. حتی توابین نسبتشان با کسانی که در عاشورا کشته شدند تفاوتشان خیلی زیاد است. ولی به هر حال این توابین که شهید شدند آیا مغفور هستند یا نیستند؟ تصریح روایات ما اینها به سعادت رسیده اند، اما تفاوت مرتبه خیلی زیاد است.

احکام کمال و احکام حداقلی را باید تفکیک کرد. احکام مرتبه کمالی را نباید به مراتب ما دون سرایت دهیم. لذا اینجا مرزبندی ها سخت است. بعضی افراد مرز دشمن را روی اهل تسنن میبرند. اهل تسنن را به عنوان دشمن مطرح میکنند. این یک خطای راهبری و تاکتیکی است. راهبردی است چون غلط است. او دشمن نیست. او اهل قصور است. بله، وهابیت، اهل نصب، این ها متفاوتند. اما اینها قسمت خیلی از اهل تسنن هستند. آیت الله بهجت، ایشان میفرمودند که تقیه شیعه باعث شد چهار نفر بشود چهارصد میلیون نفر شیعه. یعنی دنبال جذب هستیم.

هدف تمدن اسلامی هدایت است. نمیخواهیم انتقام بگیریم که بگوییم ما چند نفر برسیم به سلطنت و حکومت و بقیه را از دم تیغ بگذرانیم. نمیخواهیم این کار را بکنیم. هر چند در جای خود انتقام هست، ولی انتقامی که از رحمت الهی نشأت گرفته است. «سبقت رحمته غضبه» معاندین که عده بسیار کمی هستند، داخل در انتقام هستند. اما عموم مردم معاند نیستند. مخالفان، نوح نبی را میزدند، سه روز از هوش میرفت، وقتی به هوش می آمد اولین دعایی که میکرد این بود که رب اغفر لقومی انهم لایعلمون. خدایا قوم من را بیامرز، نمیفهمند چکار دارند میکنند. پیغمبر اکرم تمام قصدش این بود که کفار را هدایت بکند. این مبنا افق نگاه و رابطه های ما را تغییر میدهد.

هدف غدیر این نبود که مرزی ایجاد کند، فقط یک عده را جذب و بقیه را دفع کند. غدیر آمد همه را به اوج ببرد. منتهی یک عده ای خودشان را خارج کردند.

نگاه شیطان این بود که همه را گمراه میکنم به جز مخلصین «فبعزتک لاغوبنهم اجمعین، الا عبادک منهم المخلصین» ولی نگاه الهی این بود که اصل بر نجات است، بندگان من را نمیتوانی گمراه کنی مگر کسانی که بر آنها مسلط شوی، «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان. اصل بر نجات است. الا من اتبعک من الغاوین» کسی که تحت وسوسه قرار میگیرد که لزوما هلاک نمیشود

ریزش ها مراتب دارد. گاهی این ریزش در مرتبه عناد است. او دیگر برگشت پذیر نیست. ریزش گاهی در مقابل امام قیام کردن است. اما یک موقع هست همراه نشدن است. کسی که همراه نمیشود، امکان برگشتن دارد. چنانچه در قرآن آمده است عده زیادی از کسانی که در جنگ احد از اطراف پیغمبر پراکنده شدند و فرار کردند، برگشتند. این فرار کردن ریزش بود. اما بعد برگشتند. پس اینگونه نیست که هر ریزشی حتما منجر به هلاکت بشود. در روایات ظهور هم آمده است بسیاری پراکنده میشوند، ولی برمیگردند. این نگاه، افق را برای ما بازتر میکند.

دشمن اصلی که اهل عناد و حربی است، قطعاً خارج است. لذا در نظام جمهوری اسلامی روابط ما با افراد متفاوت است. برخی افراد ترسو هستند، تا کسی تهدیدشان بکند، میترسند. مثل یک کودک، ترس دارند. میترسند. موشی هست ما میگوییم موش اسبک، بعضی ها سواری میگویند، این موش ها بزرگتر هستند و یال و کوپالی دارند و تند حرکت میکنند، این ها را هرچقدر کنار بیندازی، تندتر می آیند برمیگردند. خیلی لجاجت دارند، اگر منعشان بکنی حریصتر میشوند، با اینکه میدانند خطرناک است و ضربه هم میخورد، باز با سرعت به آن سمت حرکت میکند. بعضی بچه ها از بچگی این حالت را دارند. بعضی بچه ها ترسو هستند. در بزرگی هم تا تشرشان بزنند، کنار میکشند. ترسو اند و زود کنار میکشند.

آیا این فرد ترسو و غیرمقاوم از دین خارج است؟ با او معامله خروج از دین بکنیم؟ ما الان در موضع گیری هایمان گاهی افراط و تفریط داریم. اگر کسی به همین مقدار تعدی کرد و عدول کرد، به همین نسبت در نظام توحیدی حرکت نکرده است. با ترسو و مقرب نمیتوان یکسان برخورد کرد. در برخی احکام مشترکند، همه محقون الدم هستند. یعنی خونشان حرمت دارد.

اگر ما زمان پیغمبر بودیم در رابطه با ابوسفیان حتما اعتراض میکردیم. ابوسفیان که اینطور در مقابل دین ایستاده بود، اظهار دین بکند، بعد پیغمبر میفرماید خانه ابوسفیان هم هر کسی آمد امن است. نه فقط خودش محقون الدم است، بلکه هر کسی در هر سطحی از مخالفت، به خانه ابوسفیان برود، آنجا در امان است. خیلی ها آنجا اعتراض کردند.

ما نمیخواهیم رفتار برخی خواص را تصحیح کنیم، یا بگوییم بگوییم این ها مومن ماندند. اما نمیتوانیم بگوییم از دایره اسلام خارج شدند. معصومین بعدی با ایشان چگونه برخورد کردند؟ مثلاً با توابین چه برخوردی کردند؟ توابین در تاریخ ما ممدوح هستند. در حالی که سرانشان در عاشورا حاضر نبودند و مریدانشان هم به تبع این ها حاضر نبودند. با اینکه امام را میشناختند، کوتاهی کردند، ولی به هر حال بعد از توبه، امکان بازگشت داشتند.

از لابه لای جنگ های امیر المومنین علیه السلام و بعد جریان امام حسن علیه السلام و بعد جریان عاشورا، باید خط مشی های دینمان را باید به دست بیاوریم. ما آزاد نیستیم هرجوری که دلمان خواست با دیگران برخورد کنیم. میخواهیم عبد و تحت امر باشیم. برای تحت امر بودن باید در این حوادث عمیق شویم. نظام ارتباطی امامت را استخراج کنیم.

یکی از رؤسای توابین، در جریان جنگ جمل حاضر نبود. با اینکه سنش خوب بوده و زمان پیغمبر را هم درک کرده بوده است. وقتی بعد از جنگ بر امیر المومنین علیه السلام وارد میشود، حضرت از او رو برگرداند. مدتی نشست و منتظر ماند، حضرت توجه نکرد. آخر سر اعتراض کرد، که من آمدم خدمت شما عرض سلامی بکنم. حضرت دید این فرد هنوز خجالت زده نیست،

به او فرمود تو چرا در جنگ غائب بودی؟ اگر دیگران غائب بودند، تشخیص برایشان سخت بود. تو که ما را میشناختی. خیلی ها اهل قصور بودند. اما تو تقصیر و کوتاهی کردی. بعد آن فرد جمله ای گفت، که انسان خیلی غصه میخورد که نکند ما از این حرف ها بزنیم. به حضرت عرض کرد آقا جان از این به بعد شما به این شمشیر من احتیاج پیدا خواهید کرد و این خودش را نشان خواهد داد. خیلی تعبیر بد و زشتی است. نمیگوید من بعد از این جبران میکنم. نمیگوید من اشتباه کردم، نمیگوید من از این به بعد تابعیتم مطلق میشود. اثر این سخن هم این بود که در جریان کربلا حاضر نبود، با اینکه در مقدمات جریان کربلا این جزء سردمداران بود. بعد از جریان کربلا از رؤسای تواین هم بود، شهید هم شد، در یک روز با هزار نفر شهید شدند، اگر در کربلا در یک روز هفتاد و دو نفر شهید شدند، این ها در یک روز هزار نفر شهید شدند. اما جریان تواین کجا، جریان عاشورا کجا. از مقربین لغزش پذیرفته نیست.

ما در تحلیل نظام امامت از راه تاریخ، تا جریان صلح امام حسن علیه السلام را توضیح دادیم تا برسیم به جریان عاشورا. در دوره بین صلح و جریان عاشورا، دوران کادر سازی بود. منتهی به تعبیر ایشان کادر سازی برای رسیدن به هدف کوتاه موقت. جریان کوتاه مدت یعنی قرار بود این کادر تا عاشورا جریان به نتیجه برسد.

یعنی بعد از جریان معاویه، آنقدر بین مردم ظرفیت سازی شده بود که اگر مردم و خواص قیام میکردند، امکان تحول بود. چون هنوز از یک طرف به صدر اسلام نزدیک بودند، از یک طرف فضاقت های این ها خیلی شدید بود. لذا برای قیام کادر سازی هایی کردند.

با این نگاه جریان ملک عظیم تحققش در این دوره به نحوی میشود که جریان عاشورا را میطلبد. یعنی بعد از جریان صلح امام حسن دورانی که معاویه حاکم بوده و بعد هم یزید، دورانی میشود که جریان عاشورا را میطلبد تا ملک عظیم محقق بشود.

پرسش و پاسخ:

سوال: آیا میتوان گفت برخی انبیا موفق به تشکیل تمدن نشدند، چون حاکمیت نداشتند؟

پاسخ: گفتیم تمدن ظهورات و مراتب دارد. آن ها در راستای تمدن بودند. آن جایی که حاکمیت باشد، نظام اجتماعی قوی هم ایجاد شده است. یعنی این یکی از شرایط نظام تمدنی است که باید حاکمیت هم باشد. اما ملک عظیم، عام است و تمدن ظهور تام آن است نمیتوان گفت اگر حاکمیت نبود، ملک عظیم هم نیست. ملک عظیم برای همه انبیاء با توجه به مراتب آن محقق بود. سوال: پس ما برای همه انبیاء...

ما در بحث تمدن، نمیخواهیم تابع خصوصیات بشویم که دیگران گفته اند. زبان ما بیشتر زبان ملک عظیم است. یعنی اصطلاح ما بیشتر ملک عظیم است. این ملک عظیم را به عنوان اصطلاح حاکم میگیریم. تمدن را به عنوان یک تابلو و نماد میگیریم که برای ما برای امروز آشنا باشد.

سوال: آیا مرز شمشیر کشیدن عناد است؟

پاسخ: بعضی از شمشیر کشیدن ها از روی عناد است. اما همه شمشیر کشیدن ها عناد نیست. بسیاری از روی جهل است. خیلی از این هایی که شمشیر کشیدند بعدا هدایت شدند و برگشتند. اگر همه کسانی که شمشیر کشیدند از روی عناد بود، دیگر برگشتن نباید داشته باشد.

حتی وحشی که حمزه سید الشهداء را کشت، بالاخره برگشت و توبه کرد.

اگر بنا بود مقام معظم رهبری همه کسانی که در جریان فتنه راهپیمایی کردند را بگویند مهدور الدمند، چه اتفاقی می افتاد؟ با اینکه ایشان مقابل ایستادند. در مقابل امر ایشان که گفتند نکنید، کردند. بعدا کم کم متنبه شدند. پس بسیاری از روی جهل و قصور بوده است، بسیاری از روی تقصیر بوده است، ولی تقصیر برگشت پذیر بوده است.

سوال: سنت الهی در زنده نگه داشتن کسانی که غیر از فاجر در نسلشان نیست با اولیاء فرق دارد؟ چون مثل امیر المومنین میفرماید آن ها را قلع و قمع کردم. خدا بیشتر این فرصت را در اختیار فاجرین و کفار میگذارد؟

پاسخ: فاجری که محض نشده باشد فرصت دارد. عذاب الهی بر هر کسی نازل میشود، در گمراهی محض شده است. لذا قوم هود و صالح که عذاب شدند همه در شقاوت محض شده بودند.

یک جاهایی هست که یک عده ای هم همراه این ها از بین میروند، مثلا نقل میکنند در مورد قوم شعیب که چون سکوت کرده بودند و امر به معروف و نهی از منکر نکرده بودند، این ها همراه شان از بین رفتند. اما اصل این است که عذاب الهی اگر بر جایی نازل میشود، مثل شمشیر امام است.

سوال: حتی اگر درخواست پیامبران نباشد آن عذاب نازل میشود؟

پاسخ: بله. مثلا در جریان صالح درخواست نکرد ولی عذاب نازل شد. یعنی تا ناقه را پی کردند، خدای سبحان به صالح گفت که عذاب نازل میشود.